

تاملی در امروز و طرحی برای فردا

(درج شده در سایتهای گویا، عصر نو، پیک ایران... آوریل ۲۰۰۷)

نیلوفر بیضایی

برای اینکه به مبانی مشترک نیروهای سیاسی تحول خواه در ایران بپردازیم، باید ابتدا تعریفی از مشخصات این نیروها و میزان نفوذ آنها در سطح جامعه ارائه دهیم.

در مقابل دو نیروی سلطنت و دستگاه روحانیت که از دوران صفویه به بعد کماکان گاه در کنار یکدیگر و گاه در رقابت با یکدیگر مروج استبداد و حاکمیت مطلقه بوده اند، در دوران مشروطه گروه اول روشنفکران و نخبگان ایرانی که اکثرا از اشراف زادگان تحصیلکرده در غرب بودند و فکر لیبرال را نمایندگی می کرد، تحت عنوان مشروطه خواه پا به عرصه ی وجود نهادند. انقلاب مشروطه را در ایران معاصر سرفصل طرح مطالبات اجتماعی و سیاسی مدرن در ایران خوانده اند. مطالبات مشروطه یعنی "دمکراسی"، "آزادی" و "جدایی دین از حکومت" امروز و منطبق بر شرایط امروزی بخش مدرن جامعه ی ایران مطالباتی هستند که دوباره به اصلی ترین خواسته های این بخش از جامعه ی ایران بدل شده اند.

پس از شکل گیری طبقه ی متوسط در ایران در دهه ی بیست و یکم موج دیگری براه افتاد که در تداوم آن بخش قابل توجهی از نیروی روشنفکری ایران بعنوان نماینده ی فکری بخش مدرن طبقه ی متوسط، جریان فکری چپ را بوجود آورد. با توجه به ناکام ماندن انقلاب مشروطه در تحقق آزادی بعنوان پیش شرط برقراری دمکراسی در ایران، انتظار تاریخی از نیروی چپ که به یک نیروی قوی اجتماعی تبدیل شده بود، این می بود که حامل فکر دمکراسی خواهی و آزادیخواهی باشد، اما این نیرو در فکر محور نظام سرمایه داری و برقراری مدل حکومتی برگرفته از شوروی، پست شمردن دمکراسی بعنوان نماد بوزوازی و با ایدئولوژی گرایی مطلق اندیش، در همسویی نیروی اسلامگرا قرار گرفت. اسلامگرایان که چون چپها (بخش مدرن) پایگاهشان طبقه ی متوسط در ایران بود، بعنوان نمایندگان فکری بخش خردستیز و سنتگرایی این طبقه همراه با نیروی چپ و بعنوان دو نیروی اصلی مخالف با میراث سیاسی تجدید در برابر حکومت استبدادی پهلوی قرار گرفتند. نیروی دیگری که میراث مشروطه را بر دوش می کشید و با حضور دکتر محمد مصدق در دوران نهضت ملی شدن نفت، اعتباری دوباره یافته بود، پس از سقوط دولت مصدق عملا نتوانست جایگاه پیشین خود را بازیابد. بخشهایی از این نیرو نیز در انقلاب اسلامی در کنار نیروهای دیگر (اسلام گرا و چپ) و در مقابل نظام سلطنتی قرار گرفت و با پشت کردن به دکتر بختیار در صف مدافعین خمینی قرار گرفت.

بدین ترتیب اسلام سیاسی مدعی حق حاکمیت در قالب مشروعه خواهی علیرغم شکستی که در انقلاب مشروطه متحمل شد، نزدیک به سه دهه است که توانسته به قدرت سیاسی دست پیدا کند و به حذف فیزیکی و فکری تک تک نیروهای دگر اندیش از جامعه ی ایران دست بزند. از میان شکست خوردگان انقلاب اسلامی یعنی سه طیف سیاسی (سلطنت طلبان، ملیون و طیف چپ) اولی، تجربه ی حضور در قدرت سیاسی داشته است و کارنامه ای سیاه در نقض حقوق بشر و حاکمیت استبدادی و نقض آزادی سیاسی دارد. ملیون دوره ی کوتاهی در قدرت بوده و بلحاظ تاریخی یکی از مثبت ترین و در عین حال کوتاهترین دوره های حضور در قدرت را پشت سر نهاده اند، اما تا به امروز نتوانسته اند جدا از اعتبار شخصیت دکتر مصدق، در روند دمکراسی خواهی نقشی قابل مقایسه با آن دوران ایفا کنند طیف چپ که بخش وسیعی از آن امروز یک هویت نوین تحت عنوان جمهوریخواهی یافته و بدین ترتیب به جمع ملیون پیوسته است، بیشتر در عرصه ی مبارزه با استبداد پهلوی برسمیت شناخته می شود تا اینکه تصویری از توان و امکان حضور مثبت در قدرت سیاسی را به اثبات رسانده باشد. اسلام گرایان هنوز در قدرتند و منافعشان با تداوم حیات حکومت دینی گره خورده است، سیاهترین کارنامه ی سیاسی دوران معاصر نیز بنام همین گروه رقم خورده است.

نقض گسترده ی حقوق بشر در همه ی عرصه ها آزادی فردی و اجتماعی تا آزادی سیاسی، نقض حقوق و آزادی زن، ترویج فرهنگ خشونت، رواج ناهنجاریهای گسترده ی روانی و جنسی در اثر اعمال ممنوعیتهای بی پایان، ترویج فرهنگ تزویر و زور گویی، مافیای اقتصادی، در هم آمیختن دین و حکومت و در نتیجه ی آن قانونی کردن تبعیض میان زن و مرد، سنی و شیعه، مسلمان و غیر مسلمان، تنها نمونه هایی از مصیبت‌هایی است که حکومت دینی بر جامعه ی ایران تحمیل کرده است..

انقلاب اسلامی و برقراری حکومت دینی در ایران منشاء گسستهای پیاپی میان ایرانیان شد. بخش مهمی از اپوزیسیون با خاستگاههای متضاد به تبعید رانده شده است. تبعید از یکسو بمعنای قطع ارتباط با پایگاه اجتماعی این نیروها بوده است و از سوی دیگر عامل تقویت نوستالژی و نگرستن به نیروهای دیگر بمثابة عاملین اصلی بدبختی که گریبان ما را گرفته است. در عین حال تبعید برای گروههای دیگری نیز فرصتی برای بازبینی اندیشه و عمل خویش و دیگران شده است. هیچ طیف سیاسی در ایران امروز یکپارچه نیست. چالش و گسستهای هویتی در کلیه ی طیفهای سیاسی ایران دیده می شود، حتی در طیفهایی که در قدرت سیاسی سهم داشته و دارند. از یکسو نمونه ی حکومت اسلامی بعنوان یک مدل شکست خورده در تحقق اهدافش ناخواسته به تعمیق و درک اهمیت جدایی دین از حکومت و به سکولاریزاسیون در جامعه ی ایران یاری رسانده است. از سوی دیگر نیروهای اپوزیسیون دچار چند پارگی شده اند که من این چند پارچگی را علیرغم لطمه ای که در کوتاه مدت به جنبش مخالفان می زند، در دراز مدت بسیار مثبت ارزیابی می کنم. این چند پارچگی باعث شده تا نیروهایی از هر طیف سیاسی، به ضرورت دموکراسی خواهی و اهمیت تغییرات ساختاری در نظام سیاسی ایران بر پایه ی جدایی دین از حکومت و به ضرورت رعایت و احترام به حقوق بشر برسند و نیروهای دیگری از همین طیفها همچنان در نوستالژی خود ساخته ی دهه ها پیش بمانند و دون کیشوت وار به جنگ با دشمنان خیالی ادامه دهند و همچنان دیگران را مقصر و خویش را بر حق بپندارند. نیروهایی که توانایی بازبینی اشتباهات را یافته اند و با مسئولیت پذیری در قبال گذشته ی خود، تعهد خود را به امروز و آینده پذیرفته اند، مهمترین اهرم سازنده ی ایران دموکراتیک فردا را می سازند.

فکر و اندیشه را هر اندازه با آن مخالف باشیم و هر قدر معتقد باشیم که وجودش مضر است، نمی توان حذف کرد، اما می توان به تعدیل آن کمک کرد. می توان به تحول در آن یاری رساند. می توان پایگاه اجتماعی اش را از استبدادزدگی و قییم پرستی دور کرد از این طریق که تعهد پاره ی تحول یافته اش را به دموکراسی و حقوق بشر، به جدایی دین از حکومت بعنوان پیش شرط گام گذاشتن ایران در مسیر دموکراسی خواهان شد.

با اینهمه در شرایط کنونی نقاط افتراق بی نهایت است و نقاط اشتراک در مقابل آن رنگ می بازد. بخصوص با توجه به گفتمان سازیهای جعلی و موازی حکومتی و در شرایطی که همه از دموکراسی و حقوق بشر سخن می گویند، تشخیص حقیقتها دشوارتر می نماید. موانع جدی است، شرایط بحرانی و اگر نیروهای دموکراسی خواه گمان کنند که تا ابد وقت دارند تا بهترین نتیجه (از نظر خودشان) را بگیرند، ممکن است فجایی در آن سرزمین رخ بدهد که آن را تا مرز نابودی سوق دهد. در داخل کشور هم گمان نمی کنم که وضع بهتر از این باشد. چنین شرایطی که نشان از فقدان خرد تفاهمی دارد، مسلما راه را برای نیروی حکومتی با خرد ابزاری اش باز می گذارد، خردی که علیرغم در هم آمیختگی دین و دولت راه گشای دینمداران حکومتگر بوده است.

با بی‌اعتنایی و عدم همراهی مردم روبرویند. از یکسو دستگاه سرکوب مانع همراهی است و از سوی دیگر سابقه‌ی سیاسی نیروها. آنچه از نظر دور می‌ماند این است که این اپوزیسیون نیز از درون همین مردم برآمده و اگر ایرادی بر آن وارد است، همان ایرادی است که بر کل جامعه‌ی ایران و بر همین مردمی که از آنها نیرویی مقدس و بی‌اشتباه ساخته شده نیز وارد است. انشقاق میان مردم و روشنفکری ایران با انقلاب آغاز شد، چرا که در ذهن بسیاری، روشنفکر کسی است که پیامبرگونه و بی‌اشتباه باشد. اما کمتر در نظر گرفته می‌شود که روشنفکری بر بستر آزمون‌ها و خطاهاست که ساخته می‌شود، تاثیر می‌گذارد و تاثیر می‌پذیرد. اعتماد از دست رفته میان مردم ایران و روشنفکری در میدان عمل بازسازی می‌شود و چنین میدانی در نتیجه‌ی سلطه‌ی توتالیتاریسم بر میهنان ناممکن است. از سوی دیگر نیز همان تناقضات و گذشته‌گرایی مفرط در بخشهایی از اپوزیسیون هر حرکت جدی را عقیم می‌کند و از اپوزیسیون چهره‌ای ارائه می‌دهد که با امروز نا همخوان است و به دیروز تعلق دارد. اپوزیسیون و یا بخشهای تحول یافته‌ی آن تنها در این صورت می‌تواند به تغییر در ایران یاری رساند که:

- با دوری‌گزیدن از بحثهای کلی و مبهم در جهت گفت‌وگو سازی و ایجاد تصاویر عینی از مفاهیم کلی گام بردارد. تاکید بر جمهوری خواهی یا مشروطه خواهی بعنوان محملهای احتمالی دموکراسی در ایران توهم سازی بیش نیست و به گذشته تعلق دارد. هیچیک از این دو نظام سیاسی تامین کننده‌ی دموکراسی در ایران نخواهد بود، بلکه تنها حد فاصل نیروهایی را تعیین می‌کند که به گذشته تعلق دارند. رقابت سیاسی در درون اپوزیسیون می‌تواند میان نیروهایی صورت بگیرد که حامل اندیشه‌های مبتنی بر پذیرش دموکراسی، حقوق بشر و جدایی دین از حکومت باشند. شکل‌گیری گرایشهای میانه در میان طیفهای فکری، دو نیروی تشکیل دهنده‌ی سوسیال دموکراسی و لیبرال دموکراسی را به مهمترین نیروهای تحول بسوی این خواسته‌ها در جامعه‌ی ایران بدل می‌کند. با اینهمه باید در نظر گرفت که هرگونه تغییر نام نیروها بدون اینکه تحولی بنیادین در بنیانهای اندیشه و عمل آنها صورت گرفته باشد، محکوم به شکست خواهد بود.

- تفکیک میان حوزه‌ی روشنفکری و سیاست ورزی و در عین حال بهره‌وری و تقویت هر یک توسط دیگری به رشد هر دو حوزه یاری می‌رساند و تداخل این حوزه‌ها در یکدیگر گاه می‌تواند فاجعه‌بار باشد. روشنفکری عرصه‌ی اندیشه است و تعمق در مفاهیم و ایجاد شرایط ذهنی گفت‌وگوها. سیاست حوزه‌ی کار جمعی است و مدیریت و ایجاد امکان تبدیل ذهن به عین. تداخل این حوزه‌ها از یکدیگر می‌تواند از مفاهیم پیچیده که نیازمند درگیری فکری با این پیچیدگیهاست و راه سهل ندارد، مفاهیمی سطحی و پوپولیستی و در حد موضعگیریهای روز بسازد و در عین حال می‌تواند حوزه‌ی فعالیت سیاسی را که حوزه‌ی عمل است، عقیم کند. در حالیکه نیاز متقابل این دو حوزه به یکدیگر تنها در صورت حفظ انفکاک آنها از یکدیگر می‌تواند برآورده شود.

- پذیرفتن مسئولیت خطاهای سیاسی به نسبت میزان سهمی که هر گروه فکری در نابسامانیها داشته و به نسبت تاثیری که در ضایق شدن حقوق فردی، مدنی، سیاسی و اجتماعی دیگران بر عهده داشته است، بدون رجوع دادن مخاطب به نقدهای افراد و بدون بازگرداندن همان نقدها به مخاطب و با در نظر گرفتن این نکته که آنها که در قدرت سیاسی نقش و سهم داشته‌اند، در این مورد بار سنگین تری بر دوش دارند و می‌بایست مسئولیت پذیر تر باشند و پذیرش نتایج آن یکی از معیارهای مهم در احیای اخلاق سیاسی و ایجاد فضای اعتماد میان نیروهای سیاسی است.

-گسستن از این باور غلط و توتالیتزر که یک نیرو و طیف فکری بتنهایی قادر است در ایران دمکراسی برقرار کند. بدلائل تاریخی و بدلیل سهم همه **بیروت** در تحولات ایران، هیچ نیرویی بتمامی صاحب حق نیست